

## تحول صنعت قلب نحوی در متون ایرانی باستان و میانه غربی

ابوالقاسم اسماعیل پور مطلق\*

حسین مصطفوی کاشانی\*\*

### چکیده

یکی از صنایع ادبی به‌کاررفته در متون ودایی، متون ایرانی باستان (کتیبه‌های فارسی باستان، اوستای متقدم و اوستای متأخر) و متون ایرانی میانه غربی (متون زردشتی، مانوی و کتیبه‌ها) صنعت ادبی قلب نحوی است. صنعت قلب نحوی، وارونه‌سازی ساختارهای دستوری در عبارات یا بندهای پیاپی است. این صنعت را با صنعت طرد و عکس و نیز صنعت تشابه‌الاطراف در بلاغت فارسی مقایسه کرده‌اند. طرد و عکس یکی از نمونه‌های قلب نحوی است. برخی از مثال‌های تشابه‌الاطراف می‌توانند نمونه قلب نحوی به شمار آیند. صنعت قلب نحوی در ادبیات ایرانی دوران باستان و میانه و نو (فارسی دری) استمرار و توالی داشته است. هر چند هیچ یک از اصطلاحات بدیع فارسی معادل دقیق آن نیست. **کلیدواژه‌ها:** صنعت ادبی قلب نحوی، کیاسموس، تشابه‌الاطراف، تسیغ، طرد و عکس.

### ۱. مقدمه

صنعت قلب نحوی در متون ایرانی باستان و ایرانی میانه صنعت به کار رفته است. در این صنعت، واژه‌ها و ساختارهای دستوری تکرار می‌شوند، اما در ترتیب واژه‌ها دگرگونی رخ می‌دهد. در نمونه‌های پرشماری قلب نحوی در عبارات متوازی روی می‌دهد. در این موارد

\* استاد رشته فرهنگ و زبان‌های باستانی ایران، دانشگاه شهید بهشتی، Esmailpour2@yahoo.com  
\*\* دانشجوی دکتری رشته فرهنگ و زبان‌های باستانی ایران، دانشگاه تهران (نویسنده مسئول)، hmk1368@gmial.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۹/۰۱، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۱۱/۱۴

واژه‌های به کار رفته در دو یا چند جمله عبارت از لحاظ واژگانی یا نحوی با هم قرینه و پیوسته‌اند، اما چینش آنها با هم تفاوت دارد. در نمونه‌هایی دو واژه که از لحاظ نحوی یا معنایی با هم تناسب دارند، در پایان جمله نخست و آغاز جمله دوم می‌آیند، و یا یکی در آغاز جمله نخست و آن دیگری در پایان جمله دوم می‌آید. در این صنعت ادبی ممکن است جمله‌ای تنها با وارونه شدن چینش واژه‌ها تکرار شود، و یا دو جمله متفاوت اما متقارن (که اجزای آن با هم تناسب نحوی دارند) با چینش وارونه از پی هم آیند.

صنعت قلب نحوی در متون ودایی، متون ایرانی باستان مانند اوستای متقدم و متأخر و کتیبه‌های فارسی باستان و در متون ایرانی میانه غربی مانند متون فارسی میانه زردشتی، پهلوی اشکانی کتیبه‌ای، و متون پارتی و فارسی میانه مانوی به کار رفته است. به این ترتیب، می‌توان گفت این صنعت ادبی در ادبیات ایرانی دوران باستان و میانه استمرار و توالی داشته است. صنعت قلب نحوی را در ادبیات فارسی با مقولات تقدیم و تأخیر، تکریر، صنعت قلب، عکس و تصالب‌الکلام مربوط دانسته‌اند (رادفر ۱۳۶۸: ۱۲۷۴). قلب نحوی را همچنین با صنعت تشابه‌الاطراف یا تسبیغ در بلاغت فارسی مطابقت داده‌اند (داد ۱۳۸۵: ۳۴۶-۳۴۷). همچنین تشابه و تداخلی میان قلب نحوی و صنعت طرد و عکس یا تبدیل و عکس به چشم می‌خورد. برای دریافتن چگونگی استمرار صنعت قلب نحوی در ادب ایرانی از دوران باستان تا نو (ادب فارسی) باید به مقایسه تعریف قلب نحوی و صنایع یادشده در ادب فارسی و نیز مقایسه شواهد قلب نحوی در ادب ایرانی باستان و میانه با شواهد آن دو صنعت بلاغت فارسی پرداخت.

## ۲. متن

در واژه‌نامه‌های اصطلاحات ادبی از صنعت قلب نحوی این گونه سخن گفته‌اند: «کیاسموس (یونانی: متقاطع) وارونه‌سازی ساختارهای دستوری در عبارات یا بندهای پیاپی است. مانند این نمونه از کتاب پوچی آرزوهای انسان اثر دکتر جانسون:

By the day the frolic, and the dance by night.

«در روز شادمانی، و پایکوبی در شب».

و این نمونه از کتاب جستاری درباره آدمی (دفتر نخست) اثر پوپ:

His time a moment, and a point his space.

زمانش لحظه‌ای، و نقطه‌ای مکانش.

این صنعت به صنعت مقابله مربوط است. نیز نک : طرد و عکس، قافیه، و جمع»  
(Cuddon 2013 : 119).

«کیاسموس (مأخوذ از اصطلاحی یونانی برای حرف X یا متقاطع) عبارت است از دو عبارت یا بند که در نحو متقارن‌اند، اما چینش واژه‌های مطابق در آنها وارونه است. در این سطر از الکساندر پوپ فعل در جمله نخست مقدم است و در جمله دوم فعل پس از عبارت قیدی آمده :

Works without show, and without pomp presides.

کار می‌کند بی نمایش، بی کر و فر فرمان می‌راند.

تقاطع گاه با نغمه حروف و دیگر شباهت‌ها در طول و حروف تشکیل‌دهنده واژه‌ها تقویت می‌شود، مانند عبارت موجز پوپ درباره سرنوشت مشترک عشوه‌گران پس از ازدواج :

A fop their passion, but their prize a sot.

جلف است شورشان، پاداششان حماقت است.

در کتاب یک خلبان ایرلندی مرگش را پیش‌بینی می‌کند (۱۹۱۹) اثر و.ب. بیتس در وارونه‌سازی جایگاه یک عبارت کامل خود را نشان می‌دهد :

The years to come seemed waste of breath,

A waste of breath the years behind

سالهای پیش رو اتلاف عمر می‌نمود، و اتلاف عمر بود سالهای گذشته.

برای یادآوری اینکه همه صنایع ادبی در نثر نیز همچو شعر به کار می‌روند، نمونه‌ای از کیاسموس در جایگاه دو صفت را از کتاب دفاع از شعر (۱۸۲۱) اثر شلی می‌آوریم :

Poetry is the record of the best and happiest moments of the happiest and best minds.

شعر عبارت است از ضبط بهترین و شادترین لحظات شادترین و بهترین اندیشه‌ها  
(Abrams 2009 : 314-315).

کیاسموس (یونانی : متقاطع) یک عبارت متوازن است که چینش جزء دوم آن وارونه چینش جزء نخست است. یک نمونه که در آن واژه‌های یکسان به کار رفته‌اند (کالریج) :

Flowers are lovely, love is flowerlike.

گل‌ها دوست‌داشتنی‌اند، عشق مانند گل است.  
این صنعت در یونانی مکرر به کار رفته است. در این نمونه از شعر الکساندر پوپ  
کیاسموس (قلب نحوی) با استعاره ترکیبی آمیخته است:

See Pan with flocks, with fruits Pomona crowned.

بنگر به پان با رمه‌ها، با میوه‌ها پامونا تاج بر سر نهاده است (Shipley 1953 : 52).  
باید دید هدف نویسندگان و شاعران از به کارگیری چنین شیوه‌ای چه بوده است.

بیشتر آنچه در زبانهای گوناگون در کتاب‌ها و مقالات مربوط به نحو یا سبک‌شناسی، درباره قلب نحوی نوشته شده، به جای ارزش و خویشکاری آن، به جنبه صوری و ظاهری این پدیده مهم پرداخته است. حتی تصوّرش هم دشوار است که چرا نویسندگان نوشته‌های خود را با مواردی همچو قلب نحوی یا دستکاری چینش واژه‌ها آشفته کرده‌اند! نباید پنداشت انگیزه‌های وزنی، روانی و نحوی که نویسنده را به سوی قلب نحوی می‌کشاند، به تمامی درک شده و به گونه خرسندکننده‌ای از هم قابل تشخیص‌اند. در هر حال روشن است که قلب نحوی تنها یک نمودار بلاغی نیست. قلب نحوی در گفتار عامیانه نیز آشناست. در گفتار عامیانه، در توالی ساختارهای مشابه، در رشته‌ای از چینش بسیار معمول واژه‌ها، هر گونه انحراف از گونه‌های تثبیت شده، و دگرگونی‌های غیرمنتظره در چینش عناصر، به جلب توجه شنونده و تأکید بر اهمیت مطلب می‌انجامد. آن نویسندگانی که روی دادن قلب نحوی را غالباً به ساختار جمله متوازن مقارن متکی دانسته‌اند، از این جهت بر حق‌اند که قلب نحوی در بسیاری از نمونه‌ها، در قطعه‌های متوازی رخ می‌نماید، و به عنوان گونه‌ای دگرگونی عمل می‌کند. در این قطعات راه‌های بسیار درخوری برای بیان تضادها هست. هر چند که قلب نحوی گاه در موقعیت‌های دیگر یافت می‌شود، که ربطی به ساختارهای متوازن دوگانه ندارد. در گفتار عامیانه با برهم زدن چینش واژه‌ها انگاره‌ای که از جمله برداشت می‌شود، با نیروی بیشتری بیان می‌شود. این روند آن گاه که یکنواختی را خستی یا دچار وقفه می‌کند، به طور ذاتی به دگرگونی می‌گراید (Gonda 1959 : 109).

این صنعت ادبی در متون ودایی بسیار به کار رفته است. نخست به آن نوع قلب نحوی باید پرداخت که در آن دو واژه یکسان به کار برده می‌شوند. این جملات با توالی (الف ب ب الف) بیان می‌شوند و در ادب مانتره ودایی نمونه‌های پرشماری دارند (Ibid : 110) :  
dévāh pítarah pítaro dévāh, yó ásmi só asmi (ĀV.6.123.3).

ای ایزدان! ای پدران! ای پدران! ای ایزدان! او که منم، او منم!

تحوّل صنعت قلب نحوی در متون ایرانی باستان و میانه غربی ۵

áganma svàḥ svàr aganma (16.9.3).

آمده‌ایم به روشنای آسمان، به روشنای آسمان آمده‌ایم.  
ویژگی مهم قلب نحوی دگرگونی در چینش واژه‌ها و ساختار جمله است، و این برخلاف دیگر مصادیق «تکرار» (برای نمونه تکرار عبارات متقارن) است که در آنها چینش واژه‌ها و ساختار جمله دست نخورده می‌ماند.

این جابجایی واژه‌ها ممکن است گاه در سخن تکرار شده، عمل متقابل را بیان کند و در خدمت برجسته کردن انگاره باشد (Gonda 1995 : 112):

uṣá deví vácá saṃvidānā, vāg devy uṣásā saṃvidānā (ĀV.16.6.5).

کاش ایزدبانو اوشس با سخن، و ایزدبانوی سخن با اوشس (جادوگران را) نابود کنند.  
گاه قلب نحوی با تکرار مورّب همراه است:

yád ántaraṃ tád báhyaṃ, yád báhyaṃ tád ántaram (ĀV.2.30.4).

آنچه درون است به بیرون، و آنچه بیرون است به درون.  
گاه دو انگاره متضاد بی‌درنگ از پی هم می‌آیند تا تضادشان برجسته شود (Gonda 1959 : 120):

páśyanti tvé na tvé paśyanty enām (ĀV.8.9.9).

برخی دیدندش، برخی ندیدندش.  
نمونه‌ای از برشمردن واژه‌های مشابه (Gonda 1995 : 121):

ámukthā yáḁsmād duritád avadyád druḁhāḥ páśād grāhyās códamukthāḥ (ĀV.2.10.6).

رسته‌اید از بیماری، از دشواری، از ننگ، از دام دروج رسته‌اید.  
در یک نمونه جالب توجه دو گروه اسم در میان عبارت جای گرفته‌اند، در حالی که عبارت دعایی «ای کاش بیاید»، در پیش و پس آنها تکرار شده است:

éḁá yātu yárunah sómo agnír | bṛhaspátir vásubhir éḁá yātu (ĀV.6.73.1).

کاش بیاید ورونه، سومه، اگنی؛ بریهسپتیر با نیکی‌ها کاش بیاید.  
نمونه دیگر:

ásitaṃ te praláyanam ásthānam ásitam táva (ĀV.1.23.3).

تاریک است جای آرمیدنت، جای تاریک است.

یک نمونه خوب از دو نیم‌بند که با یکدیگر متقارن‌اند و در آنها قلب نحوی به کار رفته است :

utá devā ávahitaṃ | dévā ún nayathā púnaḥ | utágaś cakrúṣaṃ devā | dévā jīváyathā púnaḥ (ĀV.4.13.1).

در سرودی از ریگ ودا که در آن واژه *índram* بارها تکرار شده است، فعلی که در هر چهار «پاده» مشترک است، تنها یکبار در پایان چهارمین پاده ذکر شده است. در پاده دوم واژه *índram* دو بار به کار رفته است، باز هم در آغاز و در پایان پاده.

*índram páré 'vare madhyamása índraṃ yántó 'vasitāsa índram,*

*índraṃ kṣiyánta utá yúdhyaṃānā índraṃ náro vājayánto havante (RV.4.25.8).*

اینده را بالاترین و فروترین و آنان که میان این دو اند، اینده را آیندگان و ساکنان، اینده را،

اینده را آنان که نیروی خود نشان دهند چون به نبردشان انگیزند، اینده را مردان نیرومند به یاری خوانده شوند.

تکرار واژه‌ای از جزء نخست عبارت در جزء دوم همراه با قلب نحوی از راه‌های تأکید بر بخش مهم‌تر جمله است. نمونه‌ای از ریگ ودا :

*ví vṛkṣān hanti utá hanti rakṣásaḥ (RV.5.83.2).*

درختان را نابود کنند و نابود کنند دیوان را.

قلب نحوی بی‌گمان گاه برای برجسته کردن دو واژه مکمل بکار گرفته می‌شود. نمونه از آتروه ودا :

*má no vidan vivyādhíno mó abhivyādhíno vidan (ĀV.1.19.1).*

کاش نیابندمان رسوخ کنندگان ، کاش نفوذکنندگان نیابندمان.

*agnír ivaitu pratikūlam anukūlam ivodakám (ĀV.5.14.130).*

کاش چو آتش این رَوَد، کاش سرازیر شود چو آب.

*yó no dipsád ádipsato | dípsato yás ca dípsati (ĀV.4.36.2).*

چه ما به زیان نکوشیم، چه ما به زیان کوشیم.

گاه دو فعل از پی هم می‌آیند تا توالی کردار را برجسته کنند. در توصیف ایزد «سویتری»

آمده است (Gonda 1995 : 124):

تحوّل صنعت قلب نحوی در متون ایرانی باستان و میانه غربی ۷

ápāmīvām bād̥hate véti sūryam (RV.1.35.9).

رنج را دور دارد، به جنبش آرَد خورشید را.  
گاه دو واژه‌ای که در میان عبارت (پایان جمله نخست و آغاز جمله دوم) کنار یکدیگر  
قرار می‌گیرند، ضمیر موصولی‌اند. این پدیده بیشتر در ادب پساویدایی به چشم می‌خورد  
(Gonda 1959 : 124) :

... tad yatra ... (RV.7.50.4 ; 9,111,2).

... tad | yathā ... (RV.4.54.4).

یک نمونه پیچیده‌تر (Gonda 1995 : 125):

tvām agna ādityāsa āsyam | tvām̥ jihvām̥ śucayaś cakire kave (RV.2.1.13).

تو را ای آگنی! ایزدان دهانشان دانند، تو را روشنان زبانشان دارند ای فرزانه!  
دو زوج ādityāsa و śucayaś و jihvām̥ و āsyam در دو «پاده» تقسیم شده‌اند، حال آن  
که چینش آنها وارونه یکدیگر است...  
در سایر زبان‌ها نیز گرایش غیرقابل انکاری وجود دارد که در پایان یک دسته عبارات  
هم‌شکل، چینش واژه‌ها بهم بریزد. در ادب ودایی وزن شعر نمی‌تواند توجیه‌کننده برهم  
خوردن چینش واژه‌ها باشد (Gonda 1995 : 126). نمونه از آتروه ودا :

ejad ejad ajagrabham | cákṣuḥ prāṇám ajagrabham | āṅgāny ajagrabham sárva  
(ĀV.4.5.4).

واژه sárva مؤکد شده است.

گاه چینش واژه‌ها در بخش دوم عبارت درهم می‌ریزد. در نمونه زیر، وزن شعر هم در  
دگرگونی چینش واژه‌ها مؤثر بوده است، با این حال آشکار است که در «پاده» نخست تأکید  
بر صفت «زرّین» است، حال آنکه در پاده‌های بعدی، تأکید بر موصوف‌ها، یعنی «پاروها و  
کشتی‌ها» است:

hiranyáyāḥ pánthāna āsann | áritrāni hiranyáyā | nāvo hiranyáyīr āsan | yābhiḥ - ;  
(ĀV.5.4.5).

زرّین بودند راه‌ها، نیز پاروها و کشتی‌ها.

در نمونه‌هایی چینش واژه‌ها تنها در بخش سوم دگرگون می‌شود، و در بخش چهارم به  
حالت طبیعی باز می‌گردد. گاه تنها در بخش دوم چینش واژه‌ها دگرگون می‌شود. یک  
نمونه ریگ ودایی :

ápāma sómam amítā abhūma | aganma jyótir ávidāma devān (RV.8.48.3).

نوشیم سومه، جاودان گردیم، آییم به روشنایی، یابیم ایزدان را.  
در مواردی دو واژه که از لحاظ واژگانی یا معنایی هم‌ردیف‌اند، در میان عبارت به هم  
بر می‌خورند، که خود نمونه‌ای از گرایش به تطویل شدن سخن است. نمونه اوستایی :

yim zaotārəm staiiata ahurō mazdā ašauua āsu.yasnəm bərəzi.gāθrəm yazata zaota  
āsu.yasnō bərəzi.gāθrō bərəzata vaca zaota ahurāi mazdāi zaota aməšanəm sprəntanəm  
hō vāxš us auua raocā ašnaoṭ auua pairi iməm zəm jasat vījasat vīspāiš auui karšuuən  
yāiš hapta (Yt.10.89).

آن زئوتر را ستود اهوره مزدای آشون (راستکار)، (آن زئوتر) تیز ستایش بلند آواز را.  
ستود زئوتر تیز ستایش بلند آواز به بانگ بلند، چو زئوتر برای اهوره مزدا، چو زئوتر برای  
امشاسپندان. بانگ او به روشنی‌ها(ی آسمان) رسد، به این زمین آید، جدا جدا آید به هفت  
کشور.

گاه یک معنا یا مفهوم، با رشته‌ای از واژه‌ها بیان می‌شود که در معنا یکسان‌اند، اما چینش  
آنها دگرگون شده است (Gonda 1995 : 127). نمونه از ریگ ودا :

ugrā ugrābhīr ūtībhiḥ (RV.1.7.4.c).

ای نیرومند! با نیرومند یاری‌ها!

ugrābhīr ugrotībhiḥ (RV.1.129.5.c).

با نیرومند — ای نیرومند — یاری‌ها!

در مجموع می‌توان گفت در ادب هندی در نمونه‌های پرشماری قلب نحوی در  
واحدهای نحوی یکسان و با دگرگونی چینش واژه‌ها رخ می‌دهد.

نمونه‌های گاهانی :

aiiā mainiuuā varatā, yē drəguuā acištā vərəziiō, ašəm mainiiuš spēništō (Y.30.5).

از میان آن دو مینو، آن دروند ورزیدن بدترین‌ها را (برگزید)، و اشه را (آن) مبارک‌ترین  
مینو.

aṭ kəhrpəm utaiiūitīš, dadāt ārmaitīš aṇmā (Y.30.7).

کالبد را تویشی عطا می‌کند، آرمئیتی جان را.

darəgēm drəguuōdābiiō rašō sauuacā ašauuabiiō (Y.30.11).



دروندان راست شکنجی دیریا و سود آشونان (راستکاران) راست.

miθahuuacā vā əṛəšuuacā vā vīduuā vā əuuīduuā (31.12).

دروغ گفتار یا راست گفتار، آگاه یا ناآگاه.

vaṇuhī ādā gaidī mōi ā.mōi rapā (Y.49.1).

ای بخشش (تقسیم کردن) نیک! بیا برایم، برایم یاری کن!

نمونه‌های گاهانی (جز نمونه آخر) به نقل از (Humbach, 1991 : 109).

نمونه‌های اوستای متأخر :

āṇḥaṃ raiia xvarənaṇhaca/ āpō tacīnti frātaṭ.carətō/ xā paiti afrajiiamnā/ āṇḥaṃ raiia  
xvarənaṇhaca/ zəmāḍa uzuxšīieinti uruuarā/ xā paiti afrajiiamnā/ āṇḥaṃ raiia  
xvarənaṇhaca/ vātō vānti dunmō.frutō/ xā paiti afrajiiamnā (Yt.13.14).

با شکوه و فرآنان (=فروهرهای پاکان) آبهای فرارونده تازند در سرچشمه‌های کاستی  
ناپذیر؛

با شکوه و فرآنان از زمین رویند گیاهان در سرچشمه‌های کاستی ناپذیر؛

با شکوه و فرآنان بادها وزند در میان ابرها در سرچشمه‌های کاستی ناپذیر.

āṇḥaṃ raiia xvarənaṇhaca/ hāirišiš puθrē vərənuuainti/ āṇḥaṃ raiia xvarənaṇhaca/  
huzāmitō zīzanənti/ āṇḥaṃ raiia xvarənaṇhaca/ yaṭ bauuainti hacat.puθrā (15).

با شکوه و فرآنان (=فروهرهای پاکان) زنان پسران را آستن شوند؛

با شکوه و فرآنان (زنان) به زایش نیک زاینند؛

با شکوه و فرآنان است که (زنان) شوند پسر دار.

yaozənti vīspe karanō/ zraiiā vouru.kašaiia/ ā vīspō maiḍiiō yaozaiti (7).

برآشوبند همه کرانه‌های دریای و روکش، همه میانه آن بر آشوبند.

āṇḥaṃ raiia xvarənaṇhaca/ vīḍāraēm zaraθuštra/ zaṃ pərəθβīm ahuraḍātəṃ/ yaṃ  
masīmca paθanaṃca/ yā barəθri paraoš sīrahe/ yā vīspəm ahūm astuuaṇtəm/ baraiti  
jumca iristəmca/ garaiiasca yōi bərəzaṇtō/ pouru.vāstrāṇhō āfəntō (9).

با شکوه و فرآنان (=فروهرهای پاکان) نگه می‌دارم ای زردشت زمین فراخ اهوره

آفریده راکه بزرگ و پهن است، که برنده (دربردارنده) بسیار چیزهای زیباست، که همه

جهان مادی را برد (در بر دارد). مرده و زنده و کوههای بلند پرچراگاه پرآب را.

āsu.aspīm daḍāiti/ miθrō yō vouru.gaoiiaoiṭiš/ yōi miθrēm nōiṭ aiβi.družinṭi/ razištēm  
paṇṭaṃ daḍāiti/ ātarš mazdā ahurahe/ yōi miθrēm nōiṭ aiβi.družinṭi/ ašaonam vaṇuhīš  
sūrā spəntā frauuašaiiō/ daḍāiti āsnaṃ frazaiṇtīm/ yōi miθrēm nōiṭ aiβi.družinṭi  
(Yt.10.3).

تیزاسی دهد مهر فراخ چراگاه آنان را که پیمان نشکنند.  
راه‌های راست دهد آذر اهوره مزدا آنان را که پیمان نشکنند.  
فروردین نیک نیرومند مبارک اشونان دهد آزاده فرزندان آنان را که پیمان نشکنند.  
در این نمونه فاعل در دو جمله نخست پس از مفعول و فعل و در جمله سوم پیش از  
آنها آمده است. افزون بر این مفعول در دو جمله نخست پیش از فعل و در جمله سوم پس  
از آن آمده است.

āaṭ yimō frašūsata raocā ā upa rapišṭam (Vd.2.18).

آنگاه جم به سوی روشنایی‌ها فرا شد، به سوی نیمروز.  
حرف اضافه ā مؤخر و حرف اضافه upa مقدم است. این قلب نحوی را در ترجمه  
فارسی نمی‌توان بازتاب داد.  
نمونه‌های فارسی باستان:

tuva kā hya apara yadimaniyāiy šiyāta ahaniy jīva utā marta artāvā ahaniy...  
(XPh.46-48).

تو که در آینده (آیی)، اگر اندیشی «شاد باشم زنده و مُرده ارتاوان (پیرو ارته/اشه) باشم»

...

asabāra uvāsabāra amiy./ θanuvaniya uθanuvaniya amiy./ utā pastiš utā asabāra/  
ārštika amiy uvārštika (DNb.41-44).

اسب سوار، نیک اسب سوارم. کماندار، نیک کماندارم — چه پیاده چه سواره —. کماندار،  
هستم نیک کمان.

نمونه‌های فارسی میانه زردشتی:

ōy weh kē nē wēnēd ān wīdrafš jādūg ka āyēd ud razm tāzēd ud wināh kunēd ud  
ōzanēd tahm spāh-bed zarēr ī tō brād, u-š bārag be barēnd ān syā āhanēn sumb ī zarēr  
bārag (AYZ.48).

تحوّل صنعت قلب نحوی در متون ایرانی باستان و میانه غربی ۱۱

او به که نبیند ویدرفش جادو را آنگاه که آید و رزم تازد و گناه کند و اوژند تهم سپاهبد  
زریر را که برادر توسست، و باره‌اش برند، آن سیاه آهنین سُنَب را که باره زریر است.

pēš az ān kē astwīhād abar rasēd, ud wāy ī watar abar ō kirb nišīnēd, ud wišōbišn ī  
kālbod, ōš ud wīr ud bōy ud gyān az kālbod judāg kunēd.(HDM.3).

پیش از آنکه استویهاد ابر رسد، و وای بدتر بر پیکر نشیند، و آشفتن کالبد، هوش و ویر  
و بوی و جان از کالبد جدا کند.

tuxšāg bawēd ud kirbag handōzēd ud az xwēškārīh be nē warded, wīdwar bawēd pad  
baxt (HWF).

کوشا بوید و کرفه (ثواب) اندوزید و از خویشکاری بنگردید، بردبار باشید به بخت.  
نمونه پهلوی اشکانی کتبه‌ای :

xwadāw ahēm ud dārām šahr (ŠKZ.1).

خداوندگارم و دارم شهر.

نمونه‌های مانوی :

در نمونه‌هایی قلب نحوی در ساختار متقارن روی داده است :

(آ) یک سرود پهلوی اشکانی، درباره شاهزاده تاریکی و دوزخ :

zāyēnd ēw-bid, ud bid wigānēnd (am, 6 : 97).

زایند یکدیگر را و دگر بار برافکنند (اسماعیل پور ۱۳۸۶ : ۲۱۳).

(ب) یک سرود پهلوی اشکانی :

niyōšāh, bay, man wendišn, u-m ray nimastīg ud wendār-om padγīrwāh (bn,1 : 119).

بشنو ای خداوند نیایشم را، و در زمان لابه و نیایشم بپذیر! (نک : همان : ۲۵۰).

(پ) یک سرود پهلوی اشکانی در ستایش عیسی درخشان، که ترجمه از زیور مانی

است:

hambārom amāh čašm pad istāyišn, ud dahan pad paywahišn wiyābom (bu,1 : 125).

انباریم چشممان به ستایش، و دهان به نیایش گشاییم (نک : همان : ۲۵۸).

در این دو جمله واژه‌های cašm و dahan از لحاظ معنا به هم مربوط‌اند و دو اسم مصدر

paywahišn و istāyišn هم از لحاظ معنا، و هم از لحاظ مقوله و ساخت دستوری با هم

قرینه‌اند. پیش از این هر دو اسم مصدر، حرف اضافه pad آمده است. به این ترتیب با عبارتی متقارن روبرویم که در آن قلب نحوی روی داده است. (ت) یک سرود پهلوی اشکانی، از مجموعه *dārubadagīftīg bāšāh* (سرودهای «بردارکردگی»)، درباره عیسی مسیح :

*padmōžād padmōžan u-š pusag pad sar awistād* (byc,3 : 130).

پوشانند جامه و بساک (تاج گل) بر سر نهادند (نک : بهار، اسماعیل پور ۱۳۹۴ : ۳۵۹). مفعول جمله نخست که پس از فعل آمده (*padmōžan*) و مفعول جمله دوم که پیش از فعل جای گرفته است (*pusag*) از لحاظ معنا با هم مربوطاند. (ث) یک سرود پهلوی اشکانی :

*wāžēd kādūš kādūš, āmen āmen zaxsēd.*

*zaxsēd žīrīft rōšan, wyāwarēd wyāwār pawāgēn* (ax,1 : 107).

گویند قُدوس قُدوس، آمین آمین خروشید!

نوازید روشنی زیرکی، پاسخ دهید پاسخ پاک! (نک : اسماعیل پور ۱۳۸۶ : ۲۲۹). در جمله نخست واژه *kādūš* پس از فعل دو بار تکرار شده و در جمله دوم واژه *āmēn* پیش از فعل دوبار آمده است. این دو واژه از لحاظ معنایی به هم مربوطاند و هر یک دو هجا دارند. به این ترتیب با عبارتی متقارن روبرویم که در آن قلب نحوی روی داده است. اگر چینش واژه‌ها در هر دو جمله یکسان بود، عبارت مسجع می‌شد.

(ج) یک سرود پهلوی اشکانی، به نام *garīw-žīwandagīg bāšāh* (سرود نفس زنده) :

*drōd bawāh abar tu garīw, ud amāh-iž bawāh drōd* (au,1 : 105).

درود باد بر تو ای نفس، و بر ما نیز باد درود! (نک : همان : ۲۲۵).

جمله نخست با عبارت *drōd bawāh* آغاز شده و جمله دوم با وارونه آن یعنی عبارت *bawāh drōd* پایان پذیرفته است. در این دو جمله دو ضمیر شخصی منفصل *tu* و *amāh* با هم قرینه‌اند.

(چ) یک سرود پهلوی اشکانی :

*bōžād buxtagān, andraxtagān andrēnjād* (bk,1 : 118).

بوختند بُختگان، محکومان محکوم شدند (نک : همان : ۲۴۷).

در این نمونه شاذ که فعل جمله نخست در آغاز آن و فعل جمله دوم در پایانش آمده است، دو فعل از لحاظ معنایی با یکدیگر متضاداند. ضمن اینکه هر یک از این دو جمله دو واژه بیشتر ندارد: فعل و مفعول. این دو مفعول با فعل خود هم اشتقاق اند و خود متضاد یک دیگرند.

این یک نمونه درخشان از به کار بستن قلب نحوی در عبارتی متقارن به شمار می‌رود که به جناس اشتقاق نیز آراسته است.

(ح) یک «نوشته جدلی بر ضد بت پرستان»، به زبان فارسی میانه:

ud abar nām ī kadag, yazdān was bawēnd, dawēnd wasān (dl,5 : 182).

و بر نام کده، ایزدان بس بوئند، دَوَند بسیاران.

جمله نخست به فعل پایان می‌پذیرد و جمله دوم با فعل آغاز می‌شود. پیش از فعل جمله نخست واژه was و پس از فعل جمله دوم واژه wasān آمده، که به تقارن دو جمله انجامیده است.

اگر چینش واژه‌ها در هر دو جمله یکسان بود، عبارت مسجع می‌شد.

(خ) یک سرود پهلوی اشکانی، درباره شاهزاده تاریکی و دوزخ:

wazēd pad bāzūr wādēn aβōēn o pad parrag snāžēd čawāyōn ābēn (am,3 : 96).

پرواز کند به بال به آیین بادین (=پرنده)، به پرّه شنا کند چو آیین (=آبزی) (نک: همان: ۲۱۲).

اگر چینش واژه‌ها در هر دو جمله یکسان بود، عبارت مسجع می‌شد.

(د) یک سرود پهلوی اشکانی به نام mwqmyg bāšā (سرود مغانی):

در این نمونه بسیار جالب دو عبارت چهار جمله‌ای از پس هم آمدند که جملاتشان به ترتیب با یکدیگر قابل مطابقت‌اند. جملات نخست دو عبارت مضمون و ساختی مشابه دارند، اما چینش واژه‌ها در آنها متفاوت است:

جمله نخست عبارت نخست: موصوف + صفت + فعل اسنادی.

جمله نخست عبارت دوم: صفت + فعل اسنادی + موصوف.

جملات دوم و سوم دو عبارت نیز مضمون و ساخت مشابه و چینش متفاوت دارند. جملات دوم هر دو عبارت با cē آغاز شده‌اند. در هر دو عبارت فعل جمله دوم در پایان و فعل جمله سوم در آغاز آمده است. در هر دو عبارت جملات دوم و سوم یک جمله واحدند که در آنها تنها چینش واژه‌ها متفاوت است.

جمله چهارم عبارت نخست به فعل پایان می‌پذیرد، حال آنکه در جمله چهارم عبارت دوم فعل در آغاز جمله پس از ku آمده است.

abžīrwānag išnōhrag hēm, čē až bābēl zamīg wisprixt hēm. wisprixt hēm až zamīg bābēl, ud pad rāštīft bar awištād hēm. srāwag hēm abžīrwānag, čē až bābēl zamīg franaft hēm. franaft hēm až zamīg bābēl, ku xrōsān xrōs pad zambūdīg (cv,21 : 162).

شاگرد سپاسگزارم،

که از بابل زمین شکفتم، شکفتم از زمین بابل.

و به دروازه راستی ایستادم.

جوان شاگردم،

که از بابل زمین پیش رفتم، پیش رفتم از زمین بابل.

که خروشم خروش بر زمین (نک : همان : ۳۱۴).

(ذ) یک سرود پهلوی اشکانی :

srēšišn čē andēšišn kirbag ud bazag wižēhā, ud wiwadā ēw až bidān (az,1 : 109).

آمیزش اندیشه کرفته و بزه را آموز، و تمیز ده یکی را از دگری! (نک : همان : ۲۳۱)

(ر) یک سرود پهلوی اشکانی، درباره «نریسه‌ایزد و آرخن‌ها (دیوان بزرگ)» :

padmōžēd harwīn dīdan o pad was bāwag āžayēd (ao,5 : 99).

پوشد همه دیدار (چهره)، به بس دانه باز زاده شود (نک : همان : ۲۱۵).

(ز) یک سرود پهلوی اشکانی، در ستایش پدر بزرگی :

ālīf naxwēn tu xwadāy, ud tā istomēn pad tu angad o ud būd ispurr tu kām kirbag (ak,2 : 94).

الف نخستین تو (یی) خدای! و تاء پایان به تو انجامید، و شد کامل کرفته کامت! (نک :

همان : ۲۰۸).

این صنعت را با صنعت تشابه‌الاطراف یا تسبیغ در ادب فارسی مقایسه کرده‌اند. «عکس نحوی، تشابه‌الاطراف، تسبیغ، قلب نحوی : بنیان این صنعت بلاغی نیز مانند تکرار نحوی بر قرینه‌سازی نحوی استوار است اما ترتیب اجزای نحوی قرینه در گروه‌های تکراری عکس یکدیگر قرار می‌گیرند؛ برای نمونه در تکرار نحوی گفته می‌شود : من و او با هم بیرون رفتیم، من و او به دیگران درود گفتیم، من و او به پیشتاز آینده ساختیم. همان گونه که

پیداست سه جمله قرینه ساختار مکرر دارند: نهاد مکرر + مفعول/وابسته فعلی/قید مکان + فعل. اما چنانچه این سه جمله به گونه‌ای قرار گیرند جای اجزای جمله در هر گروه عکس قبلی بشود عکس نحوی رخ می‌دهد: من و او با هم بیرون رفتیم، من و او به دیگران درود گفتیم، تاختم به پیشباز آینده من و او. در بلاغت فرنگی صنعت *chiasmus* (مشتق از زبان یونانی به معنی متقاطع) نیز بر این گونه قرینه‌سازی معکوس استوار است. ... این قسم عکس نحوی با آنچه در بدیع پارسی تشابه‌الاطراف (تسبیغ) خوانده می‌شود برابر است:

دوباره باد بهار به باغ شد پی سپار، به باغ شد پی سپار نسیمی از هر کنار  
نسیمی از هر کنار شد آشکارا چو پار، شد آشکارا چو پار نوایی از مرغزار.

از شعر معاصر با اندکی تصرف:

چرخ یک گاری در حسرت و اماندن اسب،  
اسب در حسرت خوابیدن گاریچی،  
مرد گاریچی در حسرت مرگ.

و در این بیت:

در پای کوی تو سر ما می‌توان برید      نتوان بریدن از سر کوی تو پای ما

که عکس نحوی با عکس لفظی همراه است. شاید بتوان این صنعت را عکس نحوی نیز نامید» (به نقل از: داد ۱۳۸۵: ۳۴۶-۳۴۷).

در ادب فارسی تشابه‌الاطراف یکی از انواع تصدیر به شمار می‌آید. تصدیر در لغت به معنای نوشتن عنوان و صدر نامه است. در ادب فارسی تصدیر انواع گوناگون دارد که از آنها می‌توان به ردالصدر إلى العجز، ردالعجز إلى الصدر، ردالابتداء إلى العجز، ردالصدر إلى العروض، ردالعروض إلى لابتداء، و ردالعروض إلى العجز اشاره کرد (همایی ۱۳۸۶: ۶۷-۷۲، شمیسا ۱۳۹۵: ۷۵-۷۷).

«تشابه‌الاطراف و آن وقتی است که یکی از کلمات اواخر مصراع اول، در اوایل مصراع دوم و یکی از کلمات اواخر مصراع دوم در اوایل مصراع سوم و یکی از کلمات آخر مصراع سوم در اوایل مصراع چهارم و قس علی هذا تکرار شود:

ای ابر بهار خار پرورده توست      ای خار درون غنچه خون کرده توست  
ای غنچه عروس باد در پرده توست      ای باد صبا این همه پرورده توست

(سلمان ساوجی).

مجنون به هوای کوی لیلی در دشت      در دشت به جست و جوی لیلی می‌گشت  
می‌گشت همیشه بر زبانش لیلی      لیلی می‌گفت تا زبانش می‌گشت  
(مشتاق اصفهانی).

در بیت اول و دوم عروض و ابتدا یکی هستند و علاوه بر این در بیت دوم صدر و  
عجز نیز یکسان‌اند.  
تشابه‌الاطراف در یک بیت :

به نظم و نثر کسی را گر افتخار سزااست      مرا سزااست که امروز نظم و نثر مراست  
(مسعود سعد سلمان).

در شعر زیر از رابعه صدر و ابتدا یکی هستند و عروض و عجز شبیه هم :  
کاشک تنم باز یافتی خبیر دل      کاشک دلم باز یافتی خبیر تن  
چنان که قبلاً اشاره شد تکرار (و از جمله انواع تصدیر) در سبک خراسانی مستحسن  
است و در سبک عراقی تکرار به صورت جناس تام است و تصدیر چندان معمول نیست  
مگر آنکه با نکته‌بی همراه باشد :

سرّ سودای تو در سینه بماندی پنهان      چشم تردامن اگر فاش نکردی رازم  
(حافظ).

سرّ و راز ترجمه یکدیگرست و هر دو با هم تناسب پنهان دارند.  
بیا به شام غریبان و آب دیده من بین      بسان باده صافی در آبگینه شامی  
(حافظ).

شهر حلب در ساختن شیشه شهرت داشت (شمیسا ۱۳۹۵ : ۷۷-۷۸).  
قلب نحوی و تشابه‌الاطراف گرچه به هم شباهت دارند اما یکی نیستند. در تشابه-  
الاطراف مانند قلب نحوی واژه‌ای که در پایان جمله می‌آید در آغاز جمله بعد تکرار می‌شود  
یا واژه‌ای هم‌مقوله با آن می‌آید. اما در تشابه‌الاطراف بر خلاف قلب نحوی الزامی در کار  
نیست که واژه‌های پیش و پس آن دو واژه تکراری یا هم‌مقوله که در میان عبارت بهم  
برخورده‌اند، تکراری یا هم‌مقوله باشند. هر چند که ممکن است چنین باشد. برای نمونه در  
شاهد مثال‌های یاد شده از مشتاق اصفهانی، مسعود سعد سلمان و رابعه نه تنها در پایان



مصراع نخست و آغاز مصراع دوم تکرار رخ داده، بلکه در آغاز مصراع نخست و پایان مصراع دوم نیز تکرار دیده می‌شود. به دیگر سخن هر قلب نحوی تشابه‌الاطراف است اما هر تشابه‌الاطراف قلب نحوی نیست. ضمن اینکه در تشابه‌الاطراف معمولاً تکرار (و نه هم مقوله بودن) واژه پایان جمله نخست و واژه نخست جمله دوم مدنظر است، حال آنکه در قلب نحوی در بسیاری از موارد هم مقوله بودن مورد توجه است.

تشابه‌الاطراف می‌تواند در نثر هم رخ دهد و آن تکرار سجع قرینه‌ای در آغاز قرینه بعدی است. نمونه از قرآن کریم:

اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (نور ۳۵).

الإِسْلَامُ هُوَ التَّسْلِيمُ، وَالتَّسْلِيمُ هُوَ الْبَقِيَّةُ، وَالْبَقِيَّةُ هُوَ التَّصَدِيقُ، وَالتَّصَدِيقُ هُوَ الْإِقْرَارُ، وَالْإِقْرَارُ هُوَ الْأَدَاءُ، وَالْأَدَاءُ هُوَ الْعَمَلُ (نهج البلاغه، حکمت ۱۲۰).

تشابه‌الاطراف در نثر فارسی میانه زردشتی به کار رفته است. برای نمونه :

ud ēn-iz ēdōn kū az frahang ī nēk xrad ī nēk bawēd ud az xrad ī nēk hōg ī nēk bawēd  
ud az hōg ī nēk xēm ī nēk ud az xēm ī nēk kunišn ī frārōn bawēd ud pad kunišn ī frārōn  
druz az gēhān be kard bawēd.

ēn-iz ēdōn kū az frahang ī wad xrad ī wad ud az xrad ī wad hōg ī wad ud az hōg ī  
wad xēm ī wad ud az xēm ī wad kunišn ī abārōn bawēd ud kunišn ī abārōn rāy druz  
andar gēhān wēš (DK6.c49-50).

این نیز چنین است که : از فرهنگ نیک، خرد نیک باشد و از خرد نیک، خوی نیک باشد و از خوی نیک، خیم نیک و از خیم نیک، کردار درست باشد و از طریق کردار درست، دیو از جهان دور کرده شود.

این نیز چنین است که : از فرهنگ بد، خرد بد و از خرد بد، خوی بد و از خوی بد، خیم بد و از خیم بد، کردار نادرست باشد و به سبب کردار نادرست، دیو در جهان بیشتر باشد (میرفخرایی ۱۳۹۴ : ۲۲۷).

در ادب فارسی صنعت دیگری هم هست که آن را با قلب نحوی قیاس کرده‌اند و آن صنعت طرد و عکس است.

«آوردن دو کلام است به صورتی که منطوق اوئی مفهوم دومی را تقریر کند و بالعکس. طرد در لغت راندن است و عکس واژگونه کردن و در اصطلاح آنست که شاعر مصراعی گوید که به تقدیم و تأخیر هر شطری از آن مصرع دیگر پدید آید و به همین طریق شعر را به اتمام رساند و این نزدیک به معکوس است الا آنکه در معکوس کلمه به کلمه واژگونه می‌شود و اینجا شطر شطر از مصرع معکوس می‌گردد (رادفر ۱۳۶۸: ۷۶۳).

در اصطلاح بدیع صنعتی لفظی است که در آن گوینده کلام خود را در دو بخش (و اگر شعر است در دو مصرع، یا در دو پاره از یک مصرع) چنان بیاورد که برخی از اجزاء یکی در دیگری تکرار شود، یا جای آنها تغییر یابد. این تکرار یا جابه‌جایی اگر معنی کلام را تغییر دهد پسندیده‌تر است و آن را آراسته‌تر می‌کند؛ امّا، اگر تغییری در معنای آن حاصل نکند نشان‌دهنده ضعف و سستی طبع مؤلف است. (سعادت ۱۳۹۳: ۴۹۲)

طرد و عکس که آن را تبدیل و عکس تنها نیز گفته‌اند، یکی از صنایع لفظی بدیع است؛ بدین قرار که مصرع اول را با تقدیم و تأخیر کلمات در مصرع دوم تکرار کنند. مثالش:

بوستان بر سرو دارد آن نگار دلستان      آن نگار دلستان بر سرو دارد بوستان  
گلستان باشد شکفته بر صنوبر ای عجب      بر صنوبر بس عجب باشد شکفته گلستان  
(ذوالفقار شیروانی). (همایی ۱۳۸۶: ۷۳)

«ممکن است این تبدیل را در یک مصرع انجام دهند:

چیره شد بر جوانیم پی‌ری      قار شد شیر و شیر شد قارم  
(مسعود سعد سلمان). «(به نقل از شمیسا ۱۳۹۵: ۸۰)

«پارسی عکس باشگونه کردن باشد و شعرا عکس مثال این بیت را خوانند:

به‌ری دارم دارم به‌ری      پسری چابک چابک پسری  
نبود هرگز هرگز نبود      دگری چون او چون او دگری  
بخطا کردم کردم بخطا      سفری بی او بی او سفری

«(رشیدالدین وطواط ۱۳۶۲: ۸۶).

رادویانی در ترجمان‌البلاغه طرد و عکس را به چند دسته تقسیم کرده است: «چو الفاظ و کلمات بیت را بازگردانند و لفظ اول را لفظ آخر گردانند آن را عکس خوانند. و بود که این عمل اندر همه بیت بود، و بود که اندر همه مصراع باشد. و این عمل چو اندر بیت بود کامل خوانند، و چو اندر مصراع بود آن را منخرج خوانند، یعنی که ناتمام. و نکوتر آن کامل باشد. و عکس کامل و منخرج بر دو قسم است: و یک قسم را متهادی خوانند، و این آن بود که معنی الفلظ برنگردد به بازگردش؛ و دیگری را مجری خوانند، و این آن بود که معنی دیگر گردد (رادویانی ۱۹۴۹: ۹۶).

در قلب نحوی ممکن است یک جمله با چینش وارونه واژه‌ها تکرار شود و در این موارد با صنعت طرد و عکس فارسی یکی است، اما قلب نحوی در مواردی که با کنار هم نشستن دو جمله مقارن (و نه تکراری) با چینش وارونه واژه‌ها پدید آید، هیچ ارتباطی با طرد و عکس ندارد. ضمناً باید توجه داشت که فرهنگ‌های اصطلاحات ادبی بر این موضوع اتفاق نظر ندارند که تکرار یک جمله با چینش وارونه واژه‌ها (طرد و عکس فارسی) مصداق قلب نحوی به شمار آید. برای نمونه کدن طرد و عکس را در مدخلی جداگانه ذکر کرده است:

طرد و عکس (یونانی: تغییر یا دگرگونی متضاد): از تکرار واژه‌ها در بندهای پیاپی با چینش دستوری وارونه است. مانند این عبارت از دکتر جانسون در یکی از مقاله‌های ولگرد او:

It ought to be the first endeavour of a writer to distinguish nature from custom, or that which is established because it is right from that which is right only because it is established.

این باید نخستین کوشش نویسنده باشد که طبیعت را از سنت باز شناسد، و یا آنچه را که تثبیت شده چون درست است، از آنچه که درست است چون تثبیت شده. (Cuddon 2013: 42-43).

آبرامز و شیپلی این صنعت را در مدخل‌های فرهنگ‌های خود نیآورده‌اند. تعریف شیپلی از قلب نحوی (که نقل کردیم) به روشنی نشان می‌دهد که او صنعت طرد و عکس را زیرمجموعه قلب نحوی به شمار می‌آورد. در ابتدای مقاله این نظرات را ذکر کردیم.

شاهد مثال‌های خوندا از قلب نحوی در ودا نشان می‌دهد که او نیز طرد و عکس را از مصادیق قلب نحوی می‌داند. اگر قلب و نحو را از مصادیق قلب نحوی به شمار آوریم باید گفت هر طرد و عکس قلب نحوی است اما هر قلب نحوی طرد و عکس نیست.

### ۳. نتیجه‌گیری

در صنعت قلب نحوی واژه‌ها و ساخت‌های دستوری تکرار می‌شوند اما در چینش واژه‌ها دگرگونی رخ می‌دهد. این صنعت در متون ودایی، اوستای قدیم و جدید، کتیبه‌های فارسی باستان، متون فارسی میانه زرشتی، پهلوی اشکانی کتیبه‌ای، و متون پهلوی اشکانی و فارسی میانه مانوی به کار رفته است. در بدیع فارسی هیچ اصطلاحی نیست که بتوان آن را معادل دقیق قلب نحوی دانست. دو صنعت تشابه‌الاطراف (تسبیغ) و طرد و عکس (عکس و تبدیل) با صنعت قلب نحوی مربوط‌اند. در تشابه‌الاطراف واژه‌ای در پایان جمله یا مصراع نخست می‌آید که در آغاز جمله یا مصراع بعدی تکرار می‌شود یا واژه‌ای هم‌مقوله با آن می‌آورد. تشابه‌الاطراف از این جهت با قلب نحوی شباهت دارد اما بر خلاف نحو قلبی در تشابه‌الاطراف الزامی نیست که واژه پایان جمله یا مصراع دوم تکرار واژه آغازی جمله یا مصراع نخست و یا هم‌مقوله با آن باشد. پس هر قلب نحوی تشابه‌الاطراف دارد اما هر تشابه‌الاطراف لزوماً قلب نحوی نیست. ضمن اینکه تشابه‌الاطراف معمولاً بر بنیاد تکرار است نه هم‌مقوله بودن واژه‌ها از لحاظ نحوی اما در قلب نحوی تکرار و تناسب نحوی هر دو مدنظر است. طرد و عکس تنها تکرار جمله یا مصراع با چینش وارونه واژه‌ها را در بر می‌گیرد و شامل هم‌نشینی عباراتی غیرتکراری با تناسب نحوی و چینش وارونه واژه‌ها نمی‌شود. پس طرد و عکس همواره قلب نحوی است اما هر قلب نحوی طرد و عکس نیست. به این ترتیب می‌توان گفت صنعت قلب نحوی در ادب ایرانی از دوران باستان تا نو (فارسی دری) استمرار و توالی داشته است اما در بدیع فارسی اصطلاحی وجود ندارد که دقیقاً معادل آن باشد.

کوته‌نوشت‌ها :

ĀV : Ātharva Vedā

AYZ : Ayādgār ī Zarērān

DK : Dēnkard

DNb : Darius, Naqš-i-Rustam, B

HDM : Handarz ī dānāgān ō mazdēsnañ

HWF : Handarz ī Wehzād ī Fārrox-Pērōz

RV : R̥g Vedā

ŠKZ : Šābuhr-Ka'be-yi-Zardušt

Vd : Vandīdād

Y : Yasna

Yt : Yašt

## کتابنامه

- ابوالقاسمی، محسن (۱۳۷۴)، شعر در ایران پیش از اسلام، تهران: بنیاد اندیشه اسلامی.
- اسماعیل پور، ابوالقاسم (۱۳۸۶)، سرودهای روشنایی، تهران: پژوهشگاه میراث فرهنگی و نشر اسطوره.
- امریک، رونالد و ماریا ماتسوخ (۱۳۹۳)، تاریخ ادبیات فارسی، جلد هفدهم، پیوست یک: ادبیات ایران پیش از اسلام، ترجمه فارسی زیر نظر ژاله آموزگار، تهران: انتشارات سخن.
- بویس، مری (۱۳۶۸)، «گوسان‌های پارتی و سنت‌های خنیاگری در ایران»، ترجمه مه‌ری شرفی، مجله چپستا، شماره ۶۶ و ۶۷، صص ۷۵۶-۷۸۰.
- بهار، مهرداد و ابوالقاسم اسماعیل پور (۱۳۹۴)، ادبیات مانوی، تهران: نشر کارنامه.
- تفضلی، احمد (۱۳۶۸)، تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام، تهران: انتشارات سخن.
- تفضلی، احمد (۱۳۹۷)، تصحیح و ترجمه سوتکرنسک و ورشت مانسرنسک از دینکرد ۹ (سنجش این دو نسک با متن‌های اوستایی همراه با واژه‌نامه پهلوی-فارسی)، به کوشش ژاله آموزگار یگانه، تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی (مرکز پژوهش‌های ایرانی و اسلامی).
- داد، سیما (۱۳۸۵)، فرهنگ اصطلاحات ادبی (واژه‌نامه مفاهیم و اصطلاحات ادبی فارسی و اروپائی، تطبیقی و توضیحی)، تهران: انتشارات مروارید.
- دادفر، ابوالقاسم (۱۳۶۸)، فرهنگ بلاغی-ادبی، تهران: انتشارات اطلاعات.
- رشیدالدین طواط (۱۳۶۲)، حدایق السحر فی الدقایق الشعر، تصحیح عباس اقبال آشتیانی، تهران: کتابخانه طهوری، کتابخانه سنایی.
- سعادت، اسماعیل (۱۳۹۳)، دانشنامه زبان و ادب فارسی (جلد پنجم)، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.

شمیسا، سیروس (۱۳۹۲)، بیان، تهران: نشر میترا.

\_\_\_\_\_ (۱۳۹۴)، معانی، تهران: نشر میترا.

- \_\_\_\_\_ (۱۳۹۵)، نگاهی تازه به بدیع، تهران: نشر میترا.
- ماهیار نوابی، یحیی (۱۳۸۷)، یادگار زیربان، تهران: انتشارات اساطیر.
- محمد بن عمر رادویانی (۱۹۴۹)، ترجمان البلاغه، تصحیح احمد آتش، اسلامبول.
- مولایی، چنگیز (۱۳۸۲)، بررسی فروردین یشت، تبریز: انتشارات دانشگاه تبریز.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۹۲)، آبان یشت (سرود اوستایی در ستایش اردوی سورا اناهد)، تهران: مرکز دائرة-المعارف بزرگ اسلامی (مرکز پژوهش‌های ایرانی و اسلامی).
- میرفخرایی، مهشید (۱۳۹۴)، دینکرد ششم، تهران: انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- وامقی، ایرج (۱۳۷۸)، نوشته‌های مانی و مانویان، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و هنر اسلامی.
- همایی، جلال‌الدین (۱۳۸۶)، فنون بلاغت و صناعات ادبی، تهران: موسسه نشر هما.

- Abrams, M.H. (2009), A Glossary of Literary Terms, Geoffrey Galt Harpham.
- Asana, Jamasp (1897), Pahlavi texts, Bombay.
- Boyce, M. (1952), "Some Parthian abecedarian hymns", Bulletin of the school of Oriental and African studies (studies presented to Valdimir Minorsky by his colleagues and friends), university of London, Vol. 14, No. 3, pp.435-450.
- ..... (1954), The Manichean hymn-cycles in Parthian, London.
- ..... (1975), A reader in Manichaean Middle Persian and Parthian, Acta Iranica 9, Tehran-liege.
- Cuddon, J.A. (2013), A dictionary of literary terms and literary Theory, Wiley-blackwell.
- Gershevich, Ilya (1967), The Avestan hymn to Mithra, Cambridge university press.
- Gonda, J. (1959), Stylistic repetition in the Veda, Amsterdam : N.V. Noord.Hollandsche uitgevers maatschappij.
- Humbach, Helmut (1991), The Gāthās of the Zoroasterian and the other old Avestan texts, Heidelberg.
- Kent, Ronald G. (1953), Old Persian, American oriental society.
- Shiple, Joseph T. (1953), Dictionary of world literature, Philosophical library, New York.
- Tafazzoli, Ahmad (1972), "Andarz ī Wehžād ī Farrox Pērōz containing a Pahlavi poem in praise of wisdom", studia Iranica 1, tome 1, fascicule2, pp. 207-217.
- Watkins, Calvert (1995), How to kill a dragon : aspects of Indo-European poetics, Oxford university press.
- West, M.L. (2007), Indo-European poetry and Myth , Oxford university press.
- de Menasce, J.P. (1973), Le troisième livre du Dēnkart, Paris.